



جهانی شدن اقتصاد و دولت - ملتها

ترجمه: فضل الله امینی

منبع: FOREIGN AFFAIRS SEPT/OCT 97

حدود ۲۵ سال پیش که حرف جهانی شدن اقتصاد دنیا به میان آمد، خیلی؛ زوال پدیده دولت - ملت را پیش‌بینی کردند. این پیش‌بینی، تاریخ دوست‌ساله دارد که با اظهار نظر امانوئل کانت در رساله سال ۱۷۹۵ وی به نام صلح جاوید^(۱) شروع می‌شود و با کتاب «انقراض دولت»^(۲) کارل مارکس ادامه می‌یابد و به خطابه‌های برتراند راسل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ختم می‌شود. آخرین پیش‌بینی‌های افراد برجسته در این باب در کتابی به نام «فرد حاکم»^(۳) گردآوری شده است که کار مشترک ویلیام ریس - ماگ^(۴) سردبیر سابق تایمز لندن و قائم مقام فعلی رئیس هیات مدیره بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (BBC) و دیل دیویدسن^(۵) رئیس اتحادیه ملی مودیان مالی بریتانیا است. این دو معتقدند که ایسترن، فرار از پرداخت عوارض و مالیات را برای همه - بجز کم‌درآمدترین‌ها - چنان آسان و بی‌خطر کرده است که ناگزیر حاکمیت به فرد منتقل می‌شود و ملت - دولتها رها می‌شوند و به این ترتیب در شرایط دشوار مالی قرار خواهند گرفت.

دولت - ملت، یا همه کاستی‌ها، از خود، پایداری شگفت‌انگیزی نشان داده است. گرچه چکسلواکی و یوگسلاوی قربانی تغییر نظم شدند اما ترکیه که هرگز به این صورت وجود نداشته، اکنون در قالب دولت - ملت ظاهر شده است. هند که به‌ندرت - مگر در زیر فشار فاتحان - متحد بوده، اینک در چارچوب دولت - ملت متحد است. تمامی کشورهای دیگری که از دل

امپراتوری‌های استعماری قرن نوزدهم برخاسته‌اند، خود را به صورت دولت - ملت درآورده‌اند. همچنین است وضع کشورهایی که پتک تزاری را به هم چسبانده بود و بعدها پیوند آنها با پتک تزارهای کمونیست محکم‌تر شد و با فروپاشی امپراتوری اوروس^(۶) به استقلال رسیدند. پس تا اینجا هیچ نهاد دیگری، ظرفیت یکپارچگی سیاسی و عضویت موثر در جامعه سیاسی جهان را نداشته است. بنابراین با توجه به ملاحظات جانبی، نهاد دولت - ملت از فرایند جهانی شدن اقتصاد و نیز انقلاب اطلاعات که همزاد آن است، جان سالم به‌در خواهد برد، گیرم که دچار دگرگونی‌های زیاد به‌خصوص در عرصه سیاست‌های مالی و پولی ملی، خط‌مشی اقتصاد خارجی، شیوه اداره بازرگانی بین‌المللی و چه بسا در نحوه هدایت جنگ، خواهد شد.

شناوری دولت - ملت

ژان بودن^(۷) حقوق‌دان برجسته فرانسوی که ضرب سکه واژه «حاکمیت» به نام او است در «شش کتاب جمهوری»^(۸) که به سال ۱۵۷۶ نوشته است برای برپایی و استقرار دولت، ملت، وجود سه ستون را لازم می‌داند. یکی از این سه ستون، کنترل پول، اعتبار و سیاست مالی است. این ستون هیچ وقت محکم نبوده است.

در اواخر قرن نوزدهم، پول رایج معتبر دیگر همان سکه و اسکناسی نبود که دولتها ضرب و چاپ می‌کردند بلکه اعتباری بود که بانک‌های تجاری بخش خصوصی - که به سرعت

روبه‌رشد بودند - ایجاد می‌کردند. دولت - ملتها در مقابله با این روند دست به تاسیس بانک‌های مرکزی زدند. در سال ۱۹۱۲ که ایالات متحده آمریکا نظام ذخیره فدرال^(۹) را درست کرد، هر دولت - ملت برای نظارت و کنترل بانکهای تجاری و اعتبارات آنها، مبادرت به تاسیس بانک مرکزی کرده بود. گفتنی است که در طی قرن نوزدهم، دولت - ملتها یکی پس از دیگری به دلخواه یا ناگزیر در کنترل استاندارد طلا درآمدند که هم غیرملی بود و هم محدودیت‌های مهمی

را بر سیاست‌های پولی و مالی آن کشورها تحمیل می‌کرد. حتی استاندارد تسعیر طلا^(۱۰) که پس از جنگ جهانی دوم و به موجب موافقت‌نامه‌های برتون و وودز^(۱۱) برقرار شد، گرچه نرمش‌پذیرتر از نظام قبلی (یعنی استاندارد طلا) بود ولی به کشورها، حاکمیت کامل پولی و مالی نمی‌داد. این وضع تا سال ۱۹۷۳ ادامه داشت. در این سال نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا، دلار آمریکا را شناور کرد و به دنبال آن گفته شد که دولت - ملتها در امور مالی و پولی خود صاحب اختیار مطلق شده‌اند.

دست‌کم در کشورهای انگلیسی زبان، شمار اقتصاددان‌هایی که خواهان بازگشت به دوره نرخ ثابت تسعیر یا چیزی شبیه به نظام قدیم باشند، چندان زیاد نیست. شمار اقتصاددان‌هایی که ادعا کنند دولت - ملتها خبرگی یا مسئولیت استفاده از آزادی جدید پولی و مالی را دارند از آن هم کمتر است. گفته شده بود که ارزهای شناور با تنظیم جزئی نرخ تسعیر در بازار، پایدار خواهند شد. برعکس، هیچ وقت در زمان صلح - بجز سالهای اولیه رکود بزرگ - ارزها به این سرعت وحدت (سالهای پس از ۱۹۷۳) دچار نوسان نشده بودند. علت روشن است. حکومت‌ها که از قیود خارجی رها شده بودند دچار ولع مصرف شدند.

در آلمان بوندس بانک^(۱۲) عملاً از سیاست به دور است و فقط به کارهای مالی می‌پردازد. این بانک می‌دانست که مصرف‌گرایی وعده داده شده در زمان وحدت دو آلمان از جانب سیاستمداران، عین بی‌عقلی اقتصادی بود و این نظر را با صدای بلند و رسا اعلام داشت اما سیاستمداران کار خودشان را ادامه دادند و هواخواهی کوتاه‌مدت عوام را با هزینه‌های اقتصادی درازمدت تاخت زدند. بوندس بانک همه چیز را پیش‌بینی کرده بود حتی میزان بیکاری در هر دو بخش شرقی و غربی آلمان را

که پس از جمهوری وایمار هرگز سابقه نداشت. کار سیاستمدارها در همه جای دنیا همین جور است و اینکه کدام حزب سر کار باشد و وعده‌های قطع یا تشدید نظارت و کنترل آن، چقدر باشد، چندان تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی‌کند.

پول مجازی^(۱۳)

امید به این که حکومتها خودشان ناظر خودشان باشند، خواب و خیال است. جهانی شدن اقتصاد محدودیت‌های جدی و جدیدی را به حکومتها تحمیل و آن را وادار می‌کند تا بار دیگر مسئولیت‌های مالی خود را بپذیرند.

شناور کردن نرخ ارز، ناپایداری شدید ارز را به دنبال داشت که آن هم به نوبه خود موجب پیدایش «پول جهانی» در حجم هنگفت شد. این پول، خارج از اقتصاد جهان و بازارهای اصلی پول وجود ندارد. این پول حاصل فعالیت اقتصادی (مثل سرمایه‌گذاری، تولید، مصرف یا تجارت) نیز نیست بلکه به‌طور عمدتاً حاصل تجارت ارز است. این پول را نمی‌توان با تعاریف سنتی تعریف کرد زیرا نه معیار سنجش، نه ذخیره ارزش و نه وسیله مبادله است. در واقع کاملاً بی‌نام و بیشتر مجازی است تا واقعی، اما قدرت آن واقعی است. حجم پول جهانی به قدری زیاد است که آمد و شد آن در حوزه هر ارز، اثری به مراتب نیرومندتر از جریانهای تامین مالی، تجارت یا سرمایه‌گذاری دارد. در یک روز به اندازه نیاز یک سال تمام دنیا به تامین مالی تجارت و سرمایه‌گذاری، پول مجازی معامله می‌شود. این پول کاملاً متحرک است زیرا در خدمت هیچ وظیفه و تعهد اقتصادی نیست. میلیاردهای آن را می‌توان با فشردن چند دکمه صفحه کلید از یک ارز به ارز دیگر برد و چون در خدمت هیچ کار اقتصادی نیست و هیچ چیزی را تامین مالی نمی‌کند، تابع هیچ نوع منطق یا خردورزی اقتصادی نیز نیست.

پول مجازی فرار است و بر اثر بروز یک شایعه یا حادثه نامنتظر، به‌سادگی می‌رمد. نمونه این هجوم، بلایی بود که در بهار ۱۹۹۵ بر سر دلار آمد و کلیتون رئیس جمهور آمریکا را وادار کرد برنامه هزینه‌های قبلی را کنار بگذارد و دودستی به یک بودجه متوازن بچسبد. مساله از آنجا شروع شد که اکثریت جمهوری خواه در سنای آمریکا نتوانست یک تبصره قانونی را که خواهان بودجه متوازن بود به تصویب برساند.

● نهاد دولت - ملت از فرایند جهانی شدن اقتصاد و انقلاب اطلاعات آسیبی نخواهد دید.

● جهانی شدن اقتصاد، محدودیتهای جدیدی را به حکومتها تحمیل نخواهد کرد.

البته اگر تبصره تصویب هم می‌شد بی‌معنا بود زیرا راه‌های قرار قانونی آن زیاد بود و در عین حال برای قانونی شدن می‌بایست به تصویب ۲۸ ایالت برسد که همین موضوع، چند سال وقت می‌خواست. اما معامله‌گران رسیدند و هجوم به دلار شروع شد. دلار که قبلاً در برابرین ۱۰ درصد ارزش خود را از دست داده بود بر اثر این هجوم و به فاصله دو هفته ۲۵ درصد دیگر افت کرد و ارزش آن از ۱۰۶ به ۸۰ پین کاهش یافت. بدتر اینکه بازار اوراق قرضه آمریکا (۱۴) که ایالات متحده برای تامین کسری‌های خود به آن متکی بود تقریباً تا مرز سقوط پیش رفت. بانک‌های مرکزی آمریکا، انگلستان، آلمان، ژاپن، سوئیس و فرانسه برای حمایت از دلار به طور هم‌آهنگ وارد عمل شدند ولی با از دست دادن میلیاردها نتوانستند کاری از پیش ببرند. بازگشت دلار به نرخ اصلی مبادله - که باز هم زیرگیمت بود - دست کم شش ماه طول کشید. در سال ۱۹۸۱ وضعی مشابه برای فرانک فرانسه پیش آمد و فرانسوا میتران رئیس جمهوری وقت فرانسه را وادار کرد از وعده‌هایی که سه ماه قبل از آن سبب پیروزی وی در انتخابات شده بود عدول کند.

بر سرکرون سوئد، پوند بریتانیا، لیره ایتالیا و پزوی مکزیک هم حوادثی مشابه پیش آمد. در همه این موارد، پول مجازی برنده بود و ثابت می‌کرد که جهانی شدن، حرف آخر را در تنظیم خط‌مشی پولی و مالی می‌زند.

با این همه راه چاره و درمان صحیح، نداشتن مسئولیت مالی هجوم به ارز نیست. در قضیه مکزیک پی‌آمدهای این کار وخیم‌تر از اصل بیماری اقتصاد مکزیک‌ها بود. هجوم سال ۱۹۹۵ به پزو، شش سال تلاش اقتصادی را که مکزیک را از فقر به شکوفایی و بالندگی رسانده بود، نابود کرد. با این حال برای جمع‌وجور کردن و کنترل بی‌مسئولیتی مالی هنوز راه دیگری تمهید نشده است، چیزی که می‌تواند اثربخش باشد به نوعی خط‌مشی و سیاست پولی است که کشور را از اتکاء به استقراض کوتاه‌مدت پول فرار

جهانی برای جبران کسری‌ها، آزاد کند و این مسئله را داشتن بودجه متوازن - یا چیزی بسیار نزدیک به متوازن - در برنامه‌های سه یا پنج ساله است. معنای این کار، بستن قیدوبند بر خودمختاری مالی و پولی دولت - ملت است که قرار بود با شناور شدن نرخ ارز در سال ۱۹۷۳ برای همیشه بدون قیدوبند باشد.

روند برقراری دوباره محدودیت‌های غیرمالی و فراملی در راه است. ارز یورویانک (۱۵) که قرار است تا پایان همین قرن در جامعه اقتصادی اروپا به جریان بیفتد، کنترل پول و اعتبار را از تک‌تک کشورهای عضو می‌گیرد و به یک آژانس مستقل فراملی می‌سپارد.

فدرال رزرو ایالات متحده نیز در رویکردی دیگر با واگذاری اقتدار مشابه به کنسرسیومی مرکب از بانک‌های مرکزی (ایالات) گرچه ظواهر حاکمیت ملی مالی را حفظ کرد اما در واقع بخش مهم آن را از دست داد. با این حال هر دو رویکرد، چیزی را که قبلاً جامعه واقعتاً اقتصادی پوشیده بود، نهادینه کرد.

حاکمیت بی‌قیدوشرط پولی که ۲۵ سال پیش با شناور کردن نرخ ارز به دولت - ملتها اعطا شده بود، برای حاکمیت خوب نبوده است زیرا توان حکومت در نه گفتن را به مقدار زیاد از آن گرفته است. شناور شدن نرخ ارز توان تصمیم‌گیری را از حکومت گرفته و به گروه‌های خاص ذینفع سپرده است. شناور کردن ارز را باید مسئول زوال ناگهانی اعتماد به نفس و صولت حکومت و ایجاد یک روند زحمت‌آفرین و ملموس تقریباً در تمام کشورهایی که آن را اجرا کرده‌اند دانست. اما طرفه اینکه از دست رفتن حاکمیت پولی و مالی، به جای ناتوان‌تر کردن دولت - ملت، چه بسا آن را توان‌تر می‌کند.

از هم‌گسیختن قواعد

چیزی که پیچیده‌تر و حتی شاید مهم‌تر است، اثر برجسته شدن نقش جهانی شدن اقتصاد در فرضیات و نظریاتی است که بیشتر حکومتها به‌خصوص در غرب، سیاستهای اقتصادی بین‌المللی خود را براساس آنها بنا می‌کنند. همه نشانه‌ها حاکی از آن است که در اقتصاد جهان، امری در حال حدوث است که قواعدی را که دهه‌ها نافذ بوده، برهم می‌زند.

چرا در حالی که ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا و دولت ژاپن در سال ۱۹۸۳ با مبادله ۲۵۰ بیلیون دلار موافقت کردند، هر دلار

آمریکا بیش از ۵۰ درصد ارزش خود را در برابر یورو از دست داد؟ این در زمانی بود که دلار تقویت شده بود و قدرت خرید آن در برابر پول ژاپن حدود ۲۳۰ یورو بود. هیچ‌کس انتظار سقوط دلار به زیر ۲۰۰ یورو را نداشت، به‌خلاف انتظار، دلار دچار سقوط آزاد شد و سقوط آن قدر ادامه پیدا کرد تا ۶۰ درصد ارزش آن در برابر یورو از دست رفت و سرانجام پس از دو سال سقوط مداوم به مرز ۱۱۰ یورو رسید (و ده سال بعد به مرز ۸۰ یورو). چرا؟ تا امروز برای این سقوط هیچ‌کس توضیحی قانع‌کننده نداده است. طرفه آنکه این سقوط شگفت‌آور فقط در برابر یورو بوده است و دلار در مقابل بعضی از ارزهای مهم، قوی‌تر نیز شده بود. این اتفاق را هم هیچ‌کس انتظار آن را نداشته و بی‌توضیح مانده است.

ریگان و مشاوران اقتصادی او برای جبران کسری روبه‌تزايد موازنه بازرگانی آمریکا با ژاپن، دلار را ارزان‌تر می‌خواستند. درعالم نظر و براساس دو بیست سال تجربه، دلار ارزان‌تر یعنی افزایش صادرات آمریکا به ژاپن و کاهش واردات آمریکا از ژاپن. با طرح این خواست، صادرکنندگان ژاپن به‌خصوص سازندگان خودرو و لوازم الکترونیکی دچار غش و ضعف شدند و فریاد برداشتند که دنیا به آخر رسیده است.

صادرات آمریکا افزایش یافت اما عمدتاً به کشورهای که ارزش پول ملی آنها در برابر دلار کاهش یافته بود برعکس صادرات ژاپن به ایالات متحده، به‌رغم کاهش ارزش دلار، از رشد صادرات آمریکا به ژاپن، پیشی گرفت. بنابراین کسری بازرگانی آمریکا در برابر ژاپن، در عمل به جای کاهش افزایش یافت.

در ۱۵ سال گذشته، هر وقت که دلار در برابر یورو ضعیف شده است مقامات وقت آمریکا پیش‌بینی کرده‌اند که از حجم مازاد تجاری ژاپن با آمریکا کاسته شود و ژاپنی‌ها شیون برآورده‌اند که بیچاره خواهند شد ولی تقریباً همیشه و بلادرنگ، صادرات ژاپن به آمریکا بیشتر شده است. تعبیر عامیانه این است که سازندگان ژاپنی نبوغ دارند. گرچه صادرکنندگان بزرگ، خیلی باهوش هستند اما نبوغ نمی‌تواند عامل یک افت پنجاه درصدی در درآمد و در زمانی نزدیک به صفر شود. توجیه و تعبیر درست این است که ژاپن از تنزل ارزش دلار به جای کیفی، پاداش گرفته است.

ژاپن بزرگ‌ترین واردکننده مواد غذایی و مواد اولیه در دنیا است و همه این اقلام به دلار

قیمت‌گذاری می‌شود. میزان هزینه ژاپن در واردات این اقلام برابر با مقدار دلاری است که با صدور کالای ساخته شده به دست می‌آورد. اگر قرار باشد فقط یک سازنده ژاپنی مثل تویوتا را بررسی کنیم، نتیجه این خواهد بود که تویوتا در این معامله (تنزل ارزش دلار) بازنده است زیرا دلاری را که بر اثر صدور خودرو به ایالات متحده کسب می‌کند یورو کمتری عاید می‌کند. اما اگر مجموعه اقتصاد ژاپن را نگاه کنیم، تنزل ارزش دلار برای آن نافع است. همین مساله معمای دیگری را طرح می‌کند. چرا ژاپنی‌ها برای واردات کالاها مجبور به پرداخت پول بیشتر نبودند؟ بازهم براساس همان نظریات و تجربیات گذشته، قیمت دلاری کالاها متناسب با افت ارزش دلار، می‌بایست افزایش می‌یافت. ژاپنی‌ها برای دریافت همان کالاها باید دست‌کم همان قدر که پیش از تنزل ارزش دلار، پول می‌پرداختند اگر

● جهانی شدن اقتصاد، قواعدی را که دهه‌ها کاربرد داشته، برهم می‌زند.

● امروزه تجارت به‌دنبال سرمایه‌گذاری راه می‌افتد و به جای جابه‌جایی کالا، سرمایه در سطح بین‌الملل موتور اقتصاد جهان شده است.

● رشد تجارت خدمات سریع‌تر از تجارت کالا بوده است.

این کار می‌شد - چنان که پیشتر شده بود - در عمل ژاپن در تجارت با ایالات متحده مازاد نداشت. ولی امروز قیمت دلاری کالاها در قیاس با سال ۱۹۸۳ پائین آمده و برای این پدیده هم هیچ توضیحی نیست. فقط یک جزء این معما، مفهوم به‌نظر می‌رسد که آن هم با نظریه سنتی تجارت بین‌الملل سازگار نیست. وزارت بازرگانی ایالات متحده تخمین می‌زند که چهل درصد یا بیشتر از کالاهایی که از کشورهای توسعه‌یافته وارد آمریکا می‌شود به شعبه‌ها و سازمان‌های وابسته به شرکت‌های محلی در کشورهای دوردست برده می‌شود. نام رسمی و قانونی این کار، «صادرات» است ولی از نظر اقتصادی، نقل و انتقال درون سازمانی است. این اقلام عبارتند از ماشین‌آلات، قطعات و کالای نیمه‌ساخته که به‌خاطر تولید در آن کارخانه یا شعبه خاص خارج از آمریکا، طراحی شده‌اند. نرخ ارز هر قدر که باشد، این نقل و انتقال ادامه دارد. تغییر این

مناسبات، سالها زمان لازم دارد و چه بسا هزینه آن بیش از آن باشد که با پس‌انداز و صرفه‌جویی ارز خارجی بتوان آن را جبران کرد. پس چهل درصد آنچه تجارت کالا نامیده می‌شود، در واقع «صورت قانونی» تجارت است. ضمناً این درصد هم روبه افزایش دارد.

براساس نظریه بازرگانی بین‌الملل، سرمایه‌گذاری دنبال تجارت راه می‌افتد. بیشتر مردم وقتی عبارت «تجارت بین‌الملل» را می‌شنوند، «تجارت بین‌المللی کالا» را در ذهنشان تداعی می‌کنند اما امروزه، تجارت به‌دنبال سرمایه‌گذاری راه می‌افتد و به جای جابه‌جایی کالا، جابه‌جایی سرمایه در سطح بین‌الملل، موتور اقتصاد جهان شده است. درحالی که از جنگ جهانی دوم به بعد، تجارت کالا، سریع‌تر از هر دوران دیگر تاریخ رشد کرده، رشد تجارت خدمات از آن سریع‌تر بوده است از جمله خدمات مالی، مشاوره مدیریت، حسابداری، بیمه یا خرده‌فروشی. بیست سال پیش، میزان صدور خدمات به قدری ناچیز بود که به‌ندرت در آمار تجاری می‌آمد، امروزه چهار یک صادرات ایالات متحده را خدمات تشکیل می‌دهد و این همان جا است که آمریکا مازاد صادرات دارد. خدمات معمولاً تابع هیچ یا کم‌ترین حد مقررات سنتی تجارت بین‌الملل است و فقط مثلاً جهانگردی در مقابل نوسان‌های ارز خارجی خیلی حساس است. من عملاً به راز و رمز اقتصاد آمریکا پرداخته‌ام ولی از این دست معماها در اقتصاد همه کشورهای پیشرفته و بیشتر کشورهای درحال توسعه، پیدا می‌شود.

مراکز اقتصاد دنیا از کشورهای پیشرفته به نقاط دیگر رفته است. تا همین پانزده سال پیش اعتقاد همگانی این بود که رشد کشورهای درحال توسعه منوط به کامیابی و موفقیت کشورهای پیشرفته است اما در دوده گذشته کشورهای پیشرفته، به‌اصطلاح کاسب نبوده‌اند. حال آنکه تجارت و تولید جهانی، پیشرفت بی‌نظیر داشته و بخش اصلی این رشد در کشورهای بالنده^(۱۶) روی داده است. علت چیست؟ علت عمده، نشستن «دانش» به جای «زمین - کار - سرمایه» است که اقتصاددانها آنها را منابع اصلی اقتصادی می‌دانند. دانش که عمدتاً به صورت روشها و فلسفه‌های آموزشی در طول جنگ جهانی دوم در آمریکا توسعه یافته است این باور را همگانی کرده که دستمزد کم مترادف با بهره‌وری کم است. اکنون به کمک آموزش^(۱۷) نیروی کار کشورها با

همان دستمزد کشورهای بالنده (و دست کم حفظ آن به مدت هشت تا ده سال) می‌تواند به سطح جهانی بهره‌وری برسند.

این واقعیات تازه، نظریات اقتصادی متفاوت و سیاستهای متفاوت اقتصاد بین‌المللی را ایجاد می‌کند حتی اگر نرخ پائین‌تر ارز، وضع صادرات کشوری را بهتر کند در مقابل از توانایی آن کشور در سرمایه‌گذاری در خارج می‌کاهد. و اگر تجارت به دنبال سرمایه‌گذاری بیاید، نرخ پائین‌تر ارز خارجی، ظرف چند سال صادرات را پائین می‌آورد.

این همان بلایی است که بر سر ایالات متحده آمده است: دلار ارزان‌تر، صادرات فرآورده‌های آمریکا را در کوتاه‌مدت افزایش داد اما به توان صنایع آمریکا در سرمایه‌گذاری خارجی و به تبع آن ایجاد بازار درازمدت، آسیب زد. نتیجه اینکه حالا ژاپنی‌ها به لحاظ سهم بازار و رهبری کشورهای بالنده شرق و جنوب شرق آسیا از آمریکایی‌ها خیلی پیش‌افتاده‌اند. نیاز به نظریات و سیاستهای جدید موجب علاقه‌مندی کسانی مثل جیمس فلورز^(۱۸) سردبیر نشریه «اخبار آمریکا و گزارش جهان» و دیگران به مباحثی مثل «سیاستهای توسعه ملی» فریدریش لیست^(۱۹) اقتصاددان آلمانی قرن نوزدهم می‌شود. «لیست» در دهه ۱۸۳۰ سیاستهای ازجمله حمایت از صنایع نوزاد در جهت توسعه کسب و کار ملی طرح کرد که متعلق به او و آلمان نبود. آن سیاستها منحصرآمریکایی بود و از «گزارش تولیدات»^(۲۰) همیلتن^(۲۱) در سال ۱۷۹۱ گرفته شده بود و ۲۵ سال بعد به وسیله هنری کلی^(۲۲) در قالب آنچه وی آن را نظم آمریکایی^(۲۳) نامید توسعه یافت. «لیست» در دوران پنهاندگی سیاسی در آمریکا منشی «کلی» بود و همانجا با این مطالب آشنا شد و آنها را فراگرفت.

در این عقاید کهنه نکته چشم‌گیر این است که تجارت در قانون توجه همیلتن، کلی و لیست قرار نداشت آنها نه دنبال تجارت آزاد و نه اهل حمایت از صنایع نوزاد بودند. چیزی که مورد توجه آنها بود، «سرمایه‌گذاری» بود. اقتصادهای آسیایی و در صدر آنها ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، سیاست‌هایی را دنبال می‌کردند که مشابه نظریات همیلتن و کلی در عصر کودکی ایالات متحده بود.

سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی که در نسل بعد سر برخواهدکشید نه مبتنی بر تجارت آزاد و

نه بر محور حمایت شکل می‌گیرد بلکه به جای تجارت مبتنی بر سرمایه‌گذاری خواهد بود.

فروش به جهان

در فرایند جهانی شدن اقتصاد، کسب و کار از موضع چندملیتی به وضعیت فراملی رانده می‌شود. مفهوم چندملیتی سنتی یعنی یک شرکت ملی با چند شعبه خارجی. این شعبه‌ها تحت‌نظارت شرکت مادر هستند. مثلاً شعبه آلمانی یک شرکت تولیدی آمریکایی عبارت است از یک واحد عملیاتی خودگردان که تقریباً سازنده هر آن چیزی است که در پهنه آلمان می‌فروشد. نیازهایش را از آلمان تامین می‌کند و کارکنان خود را تقریباً و منحصراً از بین آلمانی‌ها انتخاب می‌کند.

امروزه بیشتر شرکت‌هایی که در کار تجارت

● **مراکز اقتصاد دنیا امروزه از کشورهای پیشرفته به نقاط دیگر انتقال یافته است.**

● **این باور قدیمی که رشد کشورهای در حال توسعه منوط به موفقیت کشورهای پیشرفته است، باطل است.**

● **ژاپنی‌ها از نظر سهم بازار از آمریکایی‌ها جسلوتر هستند.**

بین‌الملل هستند، به شیوه چندملیتی‌های قدیم سازمان‌یافته‌اند. اما فرایند تحویل از چند ملیتی به فراملی آغاز شده و به سرعت در راه است. گرچه فرآورده‌ها و خدمات می‌توانند یک‌جور و یکسان باشند اما ساختار، به‌طور بنیادی متفاوت است. در شرکت فراملی فقط یک واحد اقتصادی وجود دارد: جهان فروش، ارائه خدمات، روابط عمومی و امور حقوقی صیغه ملی دارند اما اجزاء، ماشین‌آلات، برنامه‌ریزی، پژوهش، تامین مالی، بازاریابی، قیمت‌گذاری و مدیریت با در نظر گرفتن عنصر بازار جهانی اداره می‌شود. یکی از بزرگترین شرکت‌های مهندسی آمریکا در آنت ورپ بلژیک فقط یک قطعه مهم را برای همه ۴۳ کارخانه خودش در سرتاسر جهان می‌سازد و نه هیچ چیز دیگر. این شرکت، تولید کالای جدید - برای سرتاسر دنیا - را فقط در سه محل و کنترل کیفیت را در چهار محل متمرکز کرده است. برای این شرکت، مرزهای ملی به‌طور کلی بی‌معنا است. شرکت فراملی از حیثه کنترل حکومت ملی نیز به‌طور کامل، بیرون نیست و بلکه باید

خود را با مقتضیات آن حوزه تطبیق دهد. اما موارد شمول این مطابقت، سیاستها و کارهای مرتبط با بازار و تکنولوژی‌های جهانی نیست. شرکت‌های فراملی موفق خودشان را موجودیت‌های جداگانه و غیرملی می‌دانند.

مصادق این خودآگاهی چیزی است که چنددهه پیش فکر کردنی هم نبود: مدیریت ارشد فراملی. مثالی می‌آوریم. پراوازه‌ترین شرکت مشاوران مدیریت دنیا، مک کینزی و همکاران است که مقر آن در نیویورک است ولی رئیس آن یک نفر هندی است. به همین سیاق سالها، نفر دوم سیتی بانک یعنی تنها بانک بزرگ فراملی، یک نفر چینی بود.

حکومت ایالات متحده می‌کوشد با توسیع مفاهیم حقوقی آمریکایی و قانون‌گذاری در ورای مرزهای آمریکا با این روند مقابله کند. قانون ضد تراست که مفهومی منحصرآمریکایی است مصادق این‌گونه کوشش‌ها است. همچنین دولت آمریکا می‌کوشد با استفاده از قوانین آمریکا مثل جرایم خطاهای شخصی یا مدنی، پذیرش مسئولیت کالاها و نیز مساله فساد، شرکت‌های فراملی را به کنترل درآورد و نیز با وضع تحریم اقتصادی علیه کوبا و عراق به جنگ شرکت‌های فراملی برود.

گویانکه ایالات متحده همچنان بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است و بسا که سالها نیز چنین بماند اما تلاش برای قالب‌گیری اقتصاد دنیا در چارچوب مفاهیم اقتصادی، حقوقی و اخلاقی آمریکا، کوششی بی‌فرجام است. در فرایند جهانی شدن که بازیکنان عمده آن تقریباً یک‌شبه ظهور می‌کنند، قدرت اقتصادی مسلط محلی ندارد. اما به‌هر حال و به یقین وجود قواعد مقبول و نافذ در روند جهانی شدن اقتصاد در حوزه‌های اخلاقی، حقوقی و اقتصادی لازم است. پس چالش اصلی توسعه حقوق بین‌المللی و سازمانهای فراملی برای نافذ کردن این قواعد برای جهانی شدن است.

جنگ‌های دوره جهانی شدن اقتصاد

گرچه جهانی شدن اقتصاد و جنگ تمام‌عیار با هم ناسازگارند اما هر دو حاصل این قرن هستند. هدف استراتژیک جنگ سنتی چنان که کلاوس ویس^(۲۴) گفته: «نابود کردن نیروهای رزمی دشمن» است. در جنگ با سربازان دشمن مبارزه می‌شد اما تعرض به غیرنظامیان و دارایی‌های ایشان منتفی بود. البته استثنا همیشه

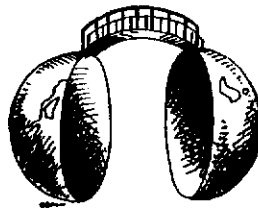
وجود داشته است. پیشروی شرمین (۲۵) در جئورجیا در پایان جنگ داخلی آمریکا در اصل متوجه غیرنظامیان و اموال آنها بود تا ارتش روبه زوال کنفدرال. اما این استثنا بود و به همین سبب از یادها نرفته است. چندسال بعد بیسمارک در نبرد ۷۱-۱۸۷۰ فرانسه - پروس، منتهای کوشش خود را به کار بست تا نظام مالی فرانسه دست نخورده باقی بماند.

اما در نخستین جنگ این قرن یعنی جنگ بوئرها، این دو قاعده برهم خورد و هدف جنگ نابود ساختن توان بالقوه دشمن یعنی منهدم کردن اقتصاد دشمن قرار داده شد. همچنین برای نخستین بار در تاریخ جدید غرب، جنگ به طور منظم علیه غیرنظامیان دشمن صورت گرفت. بریتانیایی‌ها برای دوام شکستن روحیه جنگی سربازان بوئر، زنان و کودکان را روانه نخستین اردوگاه‌های جمعی تاریخ کردند.

تا پیش از این قرن، غرب عموماً قاعده دیگری را نیز رعایت می‌کرد: آن دسته از شهروندان دشمن که در کشور غربی اقامت داشتند مادام که وارد فعالیت‌های سیاسی نمی‌شدند از تعرض مصون می‌ماندند. اما در جنگ جهانی اول، بریتانیا و فرانسه تمامی اتباع بیگانه را در فشار قرار دادند گرچه ایالات متحده، آلمان و اتریش از این عمل پرهیز کردند. تا سال ۱۹۰۰ به کسب و کار و دارایی اتباع بیگانه یا شرکت‌هایی که در کشور موردتهاجم فعالیت می‌کردند تعرض نمی‌شد. از جنگ جهانی اول بازهم با پرچمداری بریتانیا، مصادره دارایی‌ها و قرار دادن آنها در سرپرستی دولتها آغاز شد. هم‌اینک قواعد جنگ تمام عیار آن چنان سخت و محکم شده است که بیشتر مردم آنها را چون قوانین طبیعت می‌دانند. وجود موشکها، ماهواره‌ها و جنگ‌افزارهای هسته‌ای امکان بازگشت، این باور قرن نوزدهم را که «نخستین وظیفه در جنگ دورنگهداشتن شعله‌های آتش آن از غیرنظامیان است» از بین برده است. در جنگ‌های جدید غیرنظامی وجود ندارد.

اما همان‌طور که ویران‌ساختن اقتصاد دشمن به پیروزی در جنگ کمک می‌کند، امکان و فرصت پیروزی در صلح را از فاتح سلب می‌کند. این یکی از مهمترین درسهای دو دوره پس از جنگ در قرن بیستم بود، ۲۰ سال پس از ۱۹۱۸ و ۵۰ سال پس از ۱۹۴۵.

سیاستهای بی سابقه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و ازجمله طرح مارشال موجب بهبود



کشورهای پیشرفته، کسب‌وکار یکپارچه فراملی، بین یک سوم تا یک پنجم برون‌داد آن صنعت را شامل می‌شود.

از اوایل انقلاب صنعتی استدلال شده که وابستگی اقتصادی از عواطف ملی نیرومندتر است.

کانت، نخستین کسی بود که این مدعا را بیان کرد. میان‌روهای سال ۱۸۶۰ هم بر همین باور بودند تا اینکه نخستین گلوله‌ها در فورت سامتر (۲۷) شلیک شد. لیبرال‌های اتریش - هنگری تا اواخر جنگ می‌پنداشتند اقتصاد کشورشان یکپارچه‌تر از آن است که به توان آن را تجزیه کرد. میخائیل گورباچف نیز با صراحت همین ادعا را تکرار می‌کرد. اما در دوست سال اخیر، هریار که عواطف سیاسی و سیاست دولت - ملت‌ها با خردورزی اقتصادی برخورد کرده است عواطف سیاسی و دولت - ملت برنده شده است. □

پانوشت‌ها

- 1 - PERPETUAL PEACE
- 2 - WITHERING AWAY OF THE STATE
- 3 - THE SOVEREIGN INDIVIDUAL
- 4 - LORD WILLIAM REES - MOGG
- 5 - JAMES DALE DAVIDSON
- 6 - EURASIAN EMPIRE
- 7 - JEAN BODIN
- 8 - SIX BOOKS OF THE REPUBLIC
- 9 - FEDERAL RESERVE SYSTEM
- 10 - GOLD EXCHANGE STANDARD
- 11 - BRETTON WOODS
- 12 - BUDESBANK
- 13 - VIRTUAL MONEY
- 14 - U.S. BOND MARKET
- 15 - EURO واحد پول جامعه اقتصادی اروپا
- 16 - EMERGING COUNTRIES
- 17 - TRAINING
- 18 - JAMES FALLOWS
- 19 - FRIEDRICH RLIST
- 20 - REPORT ON MANUFACTURES
- 21 - ALEXANDER HAMILTON
- 22 - HENRY CLAY
- 23 - AMERICAN SYSTEM
- 24 - CLAUSEWITZ
- 25 - SIERMAN'S MARCH
- 26 - JEAN HENRI DUNANT
- 27 - FORT SUMTER

سریع اقتصاد دشمنان سابق شد که البته دوشادوش این تحول، برای فاتحان جنگ نیز به مدت ۵۰ سال توسعه اقتصادی بی سابقه و سعادت را به ارمغان آورد. پیروی از این سیاستها از آن رو بود که جورج مارشال، هری ترومن، دین آچسن و داگلاس مک‌آرتور، پس‌آمدهای فاجعه‌آمیز صلح تحمیلی جنگ جهانی اول را به یاد داشتند. اگر بنا به گفته معروف کلاوس ویس جنگ «ادامه سیاست به شیوه‌های دیگر» باشد، پس جنگ تمام عیار باید با واقعیات جهانی شدن اقتصاد تنظیم شود.

از آنجا که کسب و کار از موضع چندملیتی درحال تحویل به موضع فراملی است، دکترین جنگ تمام‌عیار می‌تواند عملاً برای برنامه جنگی کشور مضر باشد. به این مثال توجه کنید. بزرگترین سازنده جنگ‌افزارهای سنگین ایتالیا در دوران جنگ جهانی اول یک شرکت خودروسازی به نام فیات بود. بزرگترین تولیدکننده همین جنگ‌افزارها در امپراتوری اتریش - هنگری و در نبرد علیه بریتانیا، شعبه اتریشی فیات بود که سهام آن کلاً متعلق به فیات بود. این شعبه یکی دو سال پس از راه‌اندازی کارخانه اصلی در ایتالیا، بنا شده بود ولی مقارن سال ۱۹۱۴ به سبب گستردگی و بزرگی بازار اتریش - هنگری، عملاً از کارخانه مادر بزرگتر و پیشرفته‌تر بود. برای تبدیل این کارخانه تماماً ایتالیایی به مرکز تولیدات جنگی اتریش فقط گشایش یک حساب جدید بانکی لازم بود.

امروزه یک چنین شعبه‌ای می‌تواند کلی خودرو را موتناز کرده و بفروشد اما فقط و مثلاً می‌تواند ترمزهای آن را بسازد. ترمزهای ساخت این شعبه در تمامی کارخانه‌های شرکت در سرتاسر دنیا به کار می‌رود و درعوض سایر اجزاء و نیازها از شعبه‌های دیگر در سرتاسر دنیا وارد می‌شود. این یکپارچگی فراملی، هزینه تمام شده خودرو را تا حدود پنجاه درصد کاهش می‌دهد اما اگر پیوند شعبه با بدنه شرکت قطع شود از تولید هر چیزی عاجز می‌شود. امروزه در بسیاری از